~~عبدالغفار ۹۳/۲/۹ هـ ش~~ [redacted] عبدالجلیل

۱۰/۱/۱۴۳۶ هـ ق

(۱)

اصول فقه را تعریف کنید؟ دانستن چنان [redacted] قواعدی که به وسیلهٔ آنها احکام شرعیه استنباط می‌شود.

موضوع اصول فقه: دلائل و احکام

غرض علم فقه = معلوم کردن قواعد و استنباط مسائل

اصول فقه را نام ببرید. ۱ کتاب الله ۲ سنت رسول الله (صلی الله علیه و سلم) ۳ اجماع امت ۴ قیاس

کتاب الله

سبز الرحمان

۹۶/۱۰/۵

اصول شاشی

کتاب الله بر دو قسم است ۱ خاص ۲ عام

خاص را تعریف کنید: خاص لفظی است که به تنهایی برای معنای معلوم یا شخص معلوم وضع شده است.

مانند: زید به شخص معلوم و بیاض بر معنای معلوم وضع شده است.

عام را تعریف کنید: عام لفظی است که جماعتی از افراد را شامل می‌شود لفظاً مانند مسلمون و معناً مانند مَن و ما ...

در مثال «والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء»

لفظ ثلاثة خاص است امام شافعی آن را طهر مراد می‌گیرد و امام اعظم آن را حیض مراد می‌گیرد.

امام شافعی به قاعدهٔ نحوی عمل کرده است نزد احناف ثلاثة خاص است باید بر آن عمل شود پس اگر آن را طهر مراد بگیریم طلاق کامل نمی‌شود یا دو و نصف می‌شود یا سه و نصف. بنابراین اگر به قیاس امام شافعی عمل شود عمل بر کتاب اشتراک می‌شود هیچ قیاس را ترک کرده و بر کتاب الله عمل می‌کنیم.

عام بر دو قسم است ۱ خُصَّ عنه البعض ۲ لم یُخَصَّ عنه البعض

مانند: احل الله البیع وحرم الربا — مانند: ان الله بکل شیء علیم

حکم عام لم یخص عنه البعض مانند خاص کتاب الله است که عمل بر آن واجب و یقینی است.

حکم عام خُصَّ عنه البعض: عمل به باقی افرادش واجب است با وجود احتمال

مطلق و مقید هر دو از اقسام کتاب الله و از اقسام خاص هستند.

مطلق: لفظی است که بدون قید و شرط بر ذاتی دلالت کند.

حکم مطلق: اگر امکان عمل بر مطلق وجود داشته باشد زیادتی آن به وسیله خبر واحد و قیاس درست نیست.

نمونه: مثال: «الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة» ۱۲

در این مثال امام اعظم بر مطلق کتاب الله عمل کرده، می‌فرماید مائة جلدة مطلق حد است برای زانی (مجرد) و زانیه (مجرد). و برای قید اضافت که امام شافعی قائل است با فاصله شلاق باید یک سال تبعید شود درست نیست.

مقید: لفظی است که با قید و شرط بذات یا صفات دلالت می‌کند.

فصل سوم:

مشترک: لفظی است که دارای دو یا چند معنای مختلف الحقائق باشد مانند جاریه که هم به معنای کنیز و کشتی است.

حکم مشترک چیست؟ وقتی که هر یک معنایش بسبب دلیلی مراد گرفته شود. اعتبار معنی دیگر ساقط می‌شود.

مانند: «أنتِ عَلَیَّ مِثْلُ أُمّی» در این جا سه معنا را گرفتی درست ۱- احترام ۲- ظهار ۳- طلاق.
هر کدام را که به سبب دلیلی مراد گرفته شد، اعتبار بقیه ساقط می‌شود.

مؤول: آنست که هر یک معنی از معانی مشترک ترجیح داده شود.

حکم مؤول: عمل کردن بر آن به همراه احتمال اشتباه و خطا بر آن درست است.

* البته میان مؤول و مفسر فرق است.

مفسر: آنست که یکی از معانی مشترک با بیان کردن خود متکلم مراد گرفته شود.

حکم مفسر: عمل کردن بر آن به طور قطع و یقین واجب است.

مثال: «عَلَیَّ لفلانٍ عشرة دراهم من نقد بخاری»

(۳)

حقیقت = لفظی است که واضع لغت، آن را برای چیز وضع کرده باشد مانند: اسد برای شیر

مجاز = آنست که برای معنای غیر موضوع له خود را استعمال شود. مانند: اسد برای مرد شجاع

حقیقت و مجاز از هر حالت در هر حالت لفظ جمع نمی‌شوند.

مثلاً کلمه «صاع» دو معنا دارد ① حقیقی ② مجازی

معنای حقیقی کلمه صاع ظرف و پیمانه را گویند و مجازاً صاع چیزهای که در داخل پیمانه هستند.

نزد امام شافعی فروختن یک صاع با دو صاع حقیقتاً و مجازاً درست نیست نزد احناف درست است حقیقتاً و نه مجازاً

بلکه نزد شوافع جمع بین حقیقت و مجاز استعمال ندارد. و ما می‌گوییم وقتی معنای حقیقی استدلال گرفتیم معنای مجازی ساقط می‌گردد

حقیقت بر سه قسم است.

۱- متعذره ۲- مهجوره ۳- مستعمله

۱- حقیقت متعذره = آنست که بدون مشقت و تکلیف عمل کردن بر آن امکان نباشد. مثال: اذا حلف لا یاکل من هذه الشجرة

کلمهٔ «شجرة» هم دو معنا دارد. ۱) حقیقتاً به معنای تنه درخت ۲) به معنای ثمرهٔ درخت

۱- حقیقت مهجوره: آنست که عموم مردم عمل کردن بر آن را ترک داده اند. مانند: اذا حلف لا یضع قدمه فی دار فلان

معنای حقیقی وضع قدم = اینکه پای انسان داخل خانه باشد و خودش بیرون باشد.

معنای مجازی وضع قدم = اینکه مطلقاً خودش داخل شود.

حقیقت مستعمله: آنست که عموم مردم بر آن عمل می‌کنند و عمل کردن بر آن مشکل نباشد: مثلاً اذا حلف لا یاکل من هذه الحنطة

کلمه حنطة دو معنا دارد. ۱) حقیقتاً گندم ۲) مجازاً آردی که از گندم درست می‌شود.

فصل پنجم . استعاره .

استعاره: آنست که کلمه‌ای ذکر کرده شود ولی مراد متکلم چیز دیگری باشد.

مثلاً: «انتِ کَرِیمَة» و منظور زن طلاق باشد.

و این استعاره در شریعت به دو طریق رایج است. ۱) بسبب موجود اتصال بین علت و حکم
۲) بسبب اتصال بین سبب و حکم

نزد علمای اصول فقه استعاره و مجاز یکی (مترادف) هستند.

تعریف علت: آنست که بدون واسطه حکم را ثابت کند. مثل خریدن کنیز برای ثبوت ملک رقبه

تعریف سبب: آنست که با واسطه علت حکم را ثابت می‌کند. مثل: خریدن کنیز علت است برای ثبوت ملک رقبه
مستلزم ثبوت ملک متعه است.

مثال: اذا قال لامرأته حررتک (به زنش گفت: آزاد کردم تورا)

در این مثال: تحریر سبب است - علت: زوال ملک رقبه است
حکم ← زوال ملک متعه است یعنی طلاق

فصل ششم ((صریح و کنایه))

صریح: آنست که معنا و مراد آن ظاهر و واضح باشد. مانند: بعتُ - اشتریتُ و غیره...

حکم صریح: ثابت شدن معنایش واجب است و نیاز به نیت متکلم ندارد.

از اخبار - نعت و نداء

اخبار مانند: طلقتکِ - نعت: انتِ طالقٌ نداء: یا طالق

تعریف کنایه: آن الفاظی هستند که مراد و مقصد آنها پوشیده باشد.

حکم کنایه: این است که از الفاظ کنایات زمانی حکمی ثابت می‌شود که متکلم یکی از معانی آن لفظ را نیت کند یا اینکه برای آن معنی قرینه‌ای موجود باشد.

فصل هفتم «در متقابلات»

تقابل و تضاد نزد اصولیان کسی است یعنی جمع شدن دو امر در یک جا در یک زمان محال باشد: مانند: شب و روز

متقابلات - ۱) ظاهر ⟷ خفی ۲) نص ⟷ مشکل ۳) مفسر ⟷ مجمل ۴) محکم ⟷ متشابه

به اعتبار قسم اول محکم از مفسر قوی‌تر است و مفسر از نص و نص از ظاهر قوی‌تر است.

به اعتبار قسم دوم: متشابه از مجمل قوی‌تر است و مجمل از مشکل و مشکل از خفی قوی‌تر است.

تعریف ظاهر: ظاهر همان کلامی است که مراد و مقصودش برای سامع به مجرد شنیدن بدون فکر و تأمل واضح باشد. مثل: ﻻ بعت و - اشتریت و - ....

تعریف نص = آنست که آن کلام بخاطر آن حکم نازل شده باشد.
مانند: أَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا

~~تعریف~~ حکم ظاهر و نص = عمل کردن بر هر دو واجب است در صورتی که آن حکم عام باشد یا خاص همراه احتمال اراده معنای دیگر.

مثال: لو قال لها طَلِّقِي نفسكِ، فقالت أَبَنْتُ نفسي

کلمه طلقی نفسک نص است در مورد طلاق رجعی و کلمه ابنت نفسی ظاهر است در مورد طلاق بائن لذا این حکم طلاق رجعی ثابت می‌شود زیرا که نص از ظاهر قوی‌تر است.

تعریف مفسّر = مفسّر لفظی است که مراد و مقصودش با بیان کردن خود متکلم واضح و آشکار باشد و احتمال تأویل و تخصیص ندارد. مثال: فَسَجَدَ الملائكة كلهم أجمعون

تعریف محکم = آنست که از مفسر قوی‌تر باشد و احتمال و فسخ و احتمال تبدیل ندارد.
مثال کمثل - الآیة = ان الله بكل شئ عليم.

حکم مفسر و محکم = عمل کردن بر آنها قطعاً و یقیناً واجب است.

(۶)

تعریف خفی = کلامی است که مراد و مقصدش نه از حیث صیغه بلکه بنابر عارضی پوشیده باشد.

مانند: السارق والسارقة

کلمه «سارق» به اعتبار صیغه معنایش ظاهر است و کلمه سارق در حق جیب‌بُر و کفن‌دُزد خفی است

عارض در این دو کلمه «جیب‌بر و کفن دُزد» این است که برای این نام جداگانه‌ای گذاشته اند. به کفن دزد

نبّاش و جیب‌بُر را طَرّار در زبان عربی می‌گویند.

تعریف مشکل = کلامی است که پوشیده بودن معنای آن از خفی بیشتر باشد.

حکم مشکل = طلب کردن و تأمل کردن واجب است.

تعریف مجمل = کلامی است که دارای چندین معنا باشد و مراد و مقصدش بدون بیان کردن متکلم معلوم نمی‌شود. مثل: حَرَّمَ الرّبا

تعریف متشابه = کلامی است که برای حاصل کردن معنا و مقصدش هیچ گونه راه وامیدی نباشد

و برامت تسلیم لازم است. مثل: حروف مقطعات که در اول بعضی از سوره‌ها آمده اند - حم - ص - ق

حکم مجمل و متشابه = اعتقاد و باور داشتن بر حقیقت مراد متکلم است.

فصل هشتم: مواردی که حقیقت الفاظ با آنها ترک کرده می‌شود

آنها پنج قسم اند: ۱- دلالة العُرف

(۱) به دلالت عرف که: ۱) عرف عام: آن است که عرف تمام مردم دنیاست.

عرف بر دو قسم است

۲) عرف خاص: آن است که عرف یک قوم یا گروه مخصوص است.

به اگر کسی قسم خورد که تخم (بیض) نمی‌خورم. به تخم هایی که بین مردم رایج است (تخم مرغ) حانث می‌شود

نه تخم گنجشک و کبوتر

۲- بدلالة فی نفس الکلام

(۲) گاهی ترک می‌شود معنای حقیقی لفظ به سبب دلالتی که در خود کلام موجود است.

مثلاً کسی گفت: هر مملوکی که دارم آزاد است. شامل نمی‌شود غلام و مکاتب که در ملک او هستند یا غلامهای که بعضی از آنها آزاد است. بلکه غلام‌هایی را شامل می‌شود که از تمام وجه در ملک او باشند.

۳- بدلالة سیاق الکلام

(۳) گاهی معنای حقیقی به خاطر سیاق کلام (یعنی ما بعد کلام) ترک می‌شود.

مثلاً: موکل به وکیل گفت برایم کنیزی بخر تا با او جماع کنم و وکیل خواهر رضاعی او را خرید جایز نیست

۴- بدلالة من قبل المتکلم

(۴) گاهی معنای حقیقی ترک می‌شود به دلالتی که از جانب خود متکلم است.

مانند: این قول خداوند: «فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر»

۵- بدلالة محل الکلام

(۵) گاهی معنای حقیقی ترک کرده می‌شود به خاطر دلالت محل کلام یعنی اینکه محل کلام معنای حقیقی لفظ را قبول نمی‌کند

مانند: وقتی مولی به غلامش که از او بزرگتر است گفت هذا ابنی نزد امام اعظم این غلام مجازاً عتق می‌باشد نه نزد صاحبین.

## فصل نهم (متعلقات نصوص)

متعلقات نصوص چهارند (۱) عبارة النص (۲) اشارة النص (۳) دلالة النص (۴) اقتضاء النص

عبارة النص: حکمی است که کلام به خاطر آن نازل شده است.

اشارة النص: حکمی است که از الفاظ نص ثابت می‌شود بدون زیاده کردن کلمه دیگر مانند «للفقراء المهاجرین الذین أخرجوا من دیارهم»

[illegible]

دلالة النص = حکمی است که از نص ثابت می شود و علت آن را هرکس که آگاهی به لغت داشته باشد می داند.

حکم دلالت النص: هر جایی که علت حکم منصوص علیه دیده شود این حکم ثابت می شود.

مثال «ولا تقل لهما أفٍّ»

هر حکم یک علتی دارد. حکم: نهی از تأفیف ← ایذاء رسانیدن است.

تعریف اقتضاء النص = زیادتی است بر نص که بدون آن زیادتی معنای آن نص درست نمی شود. مانند: «أنتِ طالقٌ» ← در اینجا کلمه «طلاقاً» مقدر است

حکم اقتضاء النص = این است که به طریق ضرورت ثابت می شود. سپس به اندازه ضرورت اندازه کرده می شود و اضافه نمی شود.

نام: نظام الدین الشاشی حنفی ابو یعقوب اسحاق بن ابراهیم خراسانی الشاشی متوفی سال ۳۲۵ ذکر نموده است

بسمه تعالی

امر: لغتاً: گفتن گوینده به دیگری افعل (قول القائل لغیره افعل)

اصطلاحاً در شرع: بدست آوردن قدرت الزام کاری بر دیگری را امر گویند.

مأمور به بر دو قسم است ① مطلق عن الوقت ② مقید به وقت

حکم مطلق عن الوقت: این است که ادای آن واجب است با تأخیر، به شرطی که در طول عمر او فوت نشود. مانند: زکات - صدقهٔ فطر - عشر

مقید به وقت: آن است که برای ادای آن وقتی مقرر باشد که اگر در غیر آن وقت ادا شود قضا یی گفته می شود، مانند نمازهای پنج گانه و روزه رمضان.

مأمور به مقید به وقت بر دو قسم است: ① آنکه وقت برای فعل (مأمور به) ظرف باشد یعنی تمام وقت را در بر نگیرد مانند نماز. ② آنکه وقت برایش معیار باشد. مانند روزه

مأمور به به اعتبار حسن بر دو قسم است ① حسن بنفسه ② حسن لغیره

حسن بنفسه مانند: ایمان به خدا - شکر منعم - عدالت - نماز و...

حکم حسن بنفسه این است وقتی که بر بنده ای واجب گردید تا زمانی که آنرا ادا نکرده از ذمهٔ او ساقط نمی شود

حسن لغیره مانند: سعی الی الجمعه - وضو برای نماز و ... (زیرا رفتن نیک است به واسطهٔ اینکه منجر به نماز جمعه می شود و وضو نیک است به واسطهٔ اینکه کلید نماز است)

حکم حسن لغیره این است که ساقط می شود به ساقط شدن آن واسطه. (ساقط می شود سعی بر کسی جمعه برا او ساقط است و ساقط می شود وضو بر کسی که نماز برای او ساقط است)

آنچه که واجب می شود به حکم امر بر دو قسم است ① ادا ② قضا

ادا = عبارت است از تسلیم عین واجب به مستحق آن

قضا: عبارت از تسلیم مثل واجب به مستحق آن.

ادا بر دو قسم است ① کامل ② قاصر

ادای کامل مانند: ادای نماز در وقت آن با جماعت - طواف با وضو - تحویل دادن بیعه سالم به مشتری

حکم ادای کامل: با ادا کردن از عهده خارج می شود.

ادای قاصر: یعنی تسلیم عین واجب به همراه نقصان در صفتش به مستحق آن. مانند: نماز بدون تعدیل ارکان.

حکم ادای قاصر اینست که اگر جبران به مثل امکان پذیر باشد با مثل جبران می شود وگرنه حکم نقصان ساقط می گردد مگر در گناه (که گناهش باقی می ماند)

* نکته: اصل در باب مأمور به ادا هست خواه کامل باشد یا قاصر لذا زمانی به سوی قضا رجوع می شود که ادا دشوار باشد.

قضاء بر دو قسم است: ① کامل ② قاصر

قضای کامل: عبارت از تسلیم مثل واجب از نظر صورت و معنا. مانند: کسی که پیمانه ای گندم غصب کرد و هلاک شود، پیمانه گندمی را تاوان بدهد.

قضای قاصر: آنست که از نظر صورت هم مثل واجب نیست ولی از نظر معنا مانند واجب است.

مانند: کسی که گوسفندی غصب کرد و هلاک شد تاوان آن را بپردازد. که این تاوان (قیمت) از نظر معنا مانند گوسفندی باشد نه از نظر صورت.

«فی تقریر حروف معانی»

۱) حرف اول: الواو: برای جمع مطلق می آید نزد امام.

نزد امام شافعی برای ترتیب می آید.

مثال: زمانی که شوهر برای زنش گفت: إن کلمتِ زیداً وعمرواً فانتِ طالقٌ، پس اگر زن اول با عمرو صحبت کرد سپس با زید صحبت کرد طلاق است زیرا ترتیب شرط نیست.

- گاهی «واو» به معنای حال می آید، پس جمع می شود بین حال وذوالحال پس در این وقت فایده شرط می دهد. مانند: أدِّ الیَّ الفاً وانتَ حرٌّ

۲) «فا» برای تعقیب مع الوصل می آید. به همین دلیل در جزاء استعمال می شود زیرا فا بعد از شرط می آید. مانند: کسی گفت: بعتُ منک هذا العبدَ مشتری گفت: فهو حرٌّ. این گفته مشتری قبول بیع است قضاءً.

- گاهی فا برای بیان علت می آید. مانند: أدِّ الیَّ الفاً فانتَ حرٌّ. غلام فی الحال آزاد می شود اگرچه پولی ادا نکرده باشد.

۳) «ثم» برای تراخی می آید.

نزد امام اعظم رحمة الله علیه در لفظ و حکم فایده تراخی می دهد اما نزد صاحبین فقط در حکم فایده تراخی می دهد.

مانند اینکه شخصی به زن غیر مدخول بها بگوید إن دخلتِ الدارَ فانتِ طالق ثم طالق ثم طالق. نزد امام اعظم طلاق اول معلق به دخول دار است و طلاق دوم فی الحال واقع می شود و طلاق سوم لغو است. اما نزد صاحبین هر ۳ طلاق بعد دخول دار معلق است.

۴) «بل» برای تلافی اشتباه است با قرار دادن دومی به جای اولی.

مانند: کسی به زن غیر مدخول بها گفت: انتِ طالقٌ واحدةً لا بل ثنتین. یک طلاق واقع می شود زیرا این قول او (لا بل ثنتین) رجوع از طلاق اول است با قرار دادن دومی به جای اولی و این رجوع صحیح نیست.

۵) «لکن» برای استدراک یعنی طلب فهم می آید یعنی مابعد را اثبات می کند و ماقبل را نفی می کند. مانند اینکه شخصی بگوید: لفلانٍ علیَّ قرضٌ و فلانی بگوید لا ولکنه غصبٌ، لازم می شود به اقرار مال. چون کلام متسق است پس ظاهر گردید که نفی در سبب است نه در اصل

۶) «أوْ» برای شامل شدن احد المذکورین می باشد.

مانند: اگر کسی گفت: هذا حرٌّ أوْ هذا پس یکی از این دو وقتاً آزاد پس انتخاب کند یکی را.

- گاهی أوْ به معنی حتیٰ می آید مانند: این قول الله تعالی: «لیس لک من الامر شیءٌ أوْ یتوب علیهم» که معنای آن حتی یتوب علیهم گفته شده است.

۷) «حتی» برای غایة است مانند الی. پس وقتی که ماقبل آن صلاحیت امتداد را داشته باشد و مابعد آن صلاحیت غایة را داشته باشد کلمهٔ «حتی» بر حقیقت خود حمل می کند.

مثلاً شخصی گفت: عبدی حرٌّ إنْ لم اضربکَ حتی یشفع فلانٌ أوْ حتی تشتکی بین یدیَّ أوْ حتی یدخلَ اللیل. در اینجا حتی به حقیقت خود حمل می کند زیرا زدن به تکرار قابل امتداد است و سفارش فلانی و... صلاحیت غایة قرار گرفتن را دارند. لذا اگر شخص حالف قبل از سفارش و... از زدن ایستاد حانث می شود.

۸) «الی» برای انتهای غایة است.

گاهی فایده امتداد حکم را می دهد مانند: «ثم اتموا الصیام الی اللیل»

گاهی فایده اسقاط حکم را می دهد مانند: «وایدیکم الی المرافق»

۹) «علی» برای الزام است و اصل معنای آن برتری و بلندی است.

مانند اینکه بگوید: لفلانٍ علیَّ الفٌ، بر دَین حمل می شود.

گاهی علی مجازاً به معنای با استعمال می شود مثلاً: اگر کسی گفت: بعتُک هذا علی الف، اینجا علی به معنای با است زیرا دلالت معاوضه موجود است.

گاهی علی به معنای شرط می آید. مانند این قول خداوند متعال: «یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئاً»

۱۰) «فی» برای ظرفیت می آید. مانند: غصبتُ ثوباً فی مندیل - یا تمراً فی قوصَرة هردو لازم می شوند.

فی به سه معنا استعمال می شود ۱) زمان: قتلتکَ فی یوم الخمیس ۲) مکان: انتِ طالقٌ فی الدار ۳) فعل. اگر کلمه فی بر فعل داخل شود معنای شرط می دهد. مانند: انتِ طالقٌ فی دخولک الدار.

۱۱) «با» برای الصاق (چسپاندن) وضع شده است، به همین سبب ثمن ها را همراهی می کند.

تحقیق آن اینست که مبیع در بیع اصل است و ثمن شرط است. پس با هلاک شدن مبیع بیع از بین می رود نه هلاک شدن ثمن.

## (فی وجوه البیان)

بیان هفت نوع است ۱) بیان تقریر ۲) بیان تفسیر ۳) بیان تغییر ۴) بیان ضرورة ۵) بیان حال ۶) بیان عطف ۷) بیان تبدیل

بیان در لغت ظاهر کردن

در اصطلاح: ظاهر کردن ما فی الضمیر خود و فهماندن مخاطب

۱) بیان تقریر: آنست که معنایش ظاهر باشد لیکن احتمال معنی دیگر دارد و متکلم مقصد خویش را به معنایی که ظاهر است بیان کند. مثل: لفلانٍ علیَّ قفیزُ حنطةٍ بقفیزِ البلد.

۲) بیان تفسیر: آنست که مقصد لفظ واضح نیست و با بیان متکلم واضح می گردد.

مانند: لفلانٍ علیَّ شیءٌ

(حکم بیان تقریر و تفسیر این است که اگر متصل باشد یا منفصل در هر دو صورت متکلم آن را بیان کند)

۳) بیان تغییر: آنست که متکلم با بیان خود معنای کلامش را تغییر دهد و نظیر آن تعلیق و استثناء است. مثال تعلیق: انتِ طالقٌ إن دخلتِ الدار

مثال استثناء: لفلانٍ علیَّ الفٌ الا مائة.

حکم بیان تغییر: موصولاً صحیح است و مفصولاً صحیح نیست.

④ بیان ضرورة: آنست که از کلام متکلم اقتضاءً مفهوم شود اگر چه در کلامش هیچ اشاره‌ای بر آن نشده باشد.
مثلاً: قول خداوند در قرآن کریم: «و ورثه ابواه فلامه الثلث». این شرکت را در بین پدر و مادر ثابت کرد. سپس سهم مادر را بیان نمود. پس سهم پدر با بیان سهم مادر ضرورتاً مشخص شد.

⑤ بیان حال: بیان حال به سکوتی می‌گویند که بیان واقع شود از حالت متکلم.
مثلاً: شفیع مطلع شد از بیع و سکوت کرد. این سکوت به منزلهٔ بیان خواهد بود که او از این بیع راضی است.

⑥ بیان عطف: بیانی است که به وسیله عطف صورت گیرد. مثلاً یک شیء کیلی یا وزنی بر جمله مبهمی عطف شود. پس این عطف برای جملهٔ مبهم بیان می‌باشد.
مثلاً: لی علیه لفلان علیّ مائة و درهم أو قفیز حنطة.

⑦ بیان تبدیل: تبدیل نسخ را هم می‌گویند و این از طرف صاحب شریعت جایز است نه از طرف بندگان. بنابراین استثنای کل از کل باطل است. زیرا این نسخ است و نسخ حکم است. و رجوع از طلاق و اقرار و عتاق جایز نیست. زیرا این نسخ است و برای بنده نسخ جایز نمی‌باشد.

# السنة

سنة در لغت به معنی روش و عادت و طریقه است.
در اصطلاح: عبادات نافله‌ای را گویند که از انجام آنها به انسان ثواب می‌رسد و از ترک آن انسان مورد سرزنش قرار می‌گیرد اما مورد عذاب و سزا نمی‌شود. و در این مراد از سنة اقوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم می‌باشند.

حدیث (خبر) بر سه قسم است ① متواتر ② مشهور ③ آحاد

1 حدیث متواتر: آنست که در هر عهد و زمان آن را یک جماعت از جماعت دیگر نقل کرده باشد و تعداد شان آنقدر زیاد باشد که عقلاً اتفاق آنها بر کذب محال باشد. مانند نقل قرآن – مقدار زکات – تعداد رکعات نماز.
حکم متواتر: عمل به آن واجب قطعی است و رد کردن آن کفر است.

۲- حدیث مشهور: آنست که در اول مانند خبر واحد بوده و در عهد دوم و سوم (تابعین و تبع تابعین) مشهور گردیده و امت آنرا قبول نموده باشد.

مانند: مسح بر موزه - رجم در باب زنا.

حکم حدیث مشهور: عمل به آن اطمینان می آورد و رد کردن آن بدعت است.

۳- خبر واحد: آنست که یک راوی از راوی دیگر یا جماعتی از یک نفر یا یک نفر از جماعتی روایت کند بطوریکه به حد مشهور نرسیده باشد.

حکم خبر واحد: ثابت می شود عمل به آن در احکام شرعی بشرطیکه راوی مسلمان و قوی الحفظ و عاقل باشد و آخرین راوی را به رسول علیه السلام وصل کند.

## (اقسام الرواة)

راویان به اعتبار صحابه کرام رضی الله عنهم دو گروه اند ① آنانکه معروف به علم و اجتهاد باشند مانند: خلفای راشدین و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و زید بن ثابت و معاذ بن جبل و مانند آنها.

② آنانکه معروف به حفظ و عدالت هستند نه به اجتهاد و فتوی مانند: حضرت ابوهریره و انس بن مالک و ...

شرط عمل به خبر واحد آنست که مخالف قرآن و سنت مشهور و مخالف ظاهر نباشد اگر یکی از این شرایط نباشد خبر واحد واجب العمل نخواهد بود.

از نظر حضرت علی رضی الله عنه راویان سه دسته اند ① مؤمن و مخلص که همراه و هم صحبت رسول اکرم علیه السلام بوده و معنای کلام ایشان را می فهمیدند ② اعرابی که از قبیله خویش آمده و بعضی از سخنان پیامبر علیه السلام را شنیده ولی حقیقت کلام را نفهمیده باشد پس به قبیله اش برگشته و سخنان آنحضرت علیه الصلاة و السلام را بدون الفاظ پیامبر علیه السلام روایت نموده است و گمان کرده با تغییر الفاظ معنی تغییر نخواهد کرد ③ منافقی که نفاق او شناخته نشده باشد پس روایت کرده چیزهای که نشنیده است و دروغ گفته است.

از اینها سخن گروه اول حجت است و گروه دوم و سوم حجت نیست.

۱۷

خبر واحد در چها جا دلیل قرار می‌گیرد.

۱- خالص حق خداوند باشد مانند: حد ساحر - حدود

۲- خالص حق بنده باشد که در آن برای بنده الزام محض باشد، در اینجا برای دلیل گرفتن خبر واحد دو شرط لازم است
(۱) دو مرد گواه باشند یا یک مرد و دو زن
(۲) عدالت، یعنی گواهان عادل باشند

۳- خالص حق بنده باشد که در آن الزام بودگیری نباشد. در این مورد خبر واحد مقبول می‌باشد خواه عادل باشد یا فاسق

۴- حق بنده است در آن نوعی الزام است و در این مورد نظر امام اعظم یکی از دو شرط لازم است. یعنی: خبر دو شخص مستور الحال یا یک شخص عادل.

# اجماع امت

اجماع در لغت = عزم و اراده پخته، اتفاق.

در اصطلاح: اتفاق مجتهدین امت در یک واقعه وامد

اجماع بر دو قسم است ① سندی ② مذهبی

اجماع سندی = آنست که علمای امت در مورد حکم یک مسئله اتفاق داشته باشند و این اجماع بر چهار قسم است.

١- اتفاق صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین بر حکم یک مسئله جدید. و این اتفاق به منزله حکم کتاب الله است

٢- تصریح بعضی از صحابه کرام رضی الله عنهم و سکوت بعضی دیگر بر حکم مسئله ای در یک مجلس و این نوع اجماع به منزله حدیث متواتر است (مانند وقوع سه طلاق)

٣- اجماع تابعین بعد از صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین در مسئله ای که از صحابه درباره آن چیزی منقول نیست. حکم این مسئله مانند خبر مشهور است.

٤- اجماع متأخرین بر یکی از اقوال سلف (صحابه). حکم این اجماع مانند خبر واحد است.

اجماع مذهبی، آنست که بعضی از مجتهدین امت در مورد حکم یک مسئله اتفاق داشته باشند و آن بر دو قسم است. ١- مرکب ٢- غیر مرکب

اجماع مرکب = آنست که مجتهدین امت در مورد حکم یک مسئله متفق باشند البته در مورد

اجماع غیر مدرکی = آنست که مجتهدین اُمت در مورد حکم و علت یک مسئله متفق باشند.

# قیاس

قیاس = تقدیر - مساوات - برابری -

قیاس در لغت دو معنی دارد ① مساوات و برابری ② اندازه کردن.

در اصطلاح = منتقل شدن حکم از اصل به فرع

در قیاس چهار چیز ضروری است ① مقیس (فرع) ② مقیس علیه (اصل) ③ علة ④ حکم

مقیس = آنچه که برای او حکم می کنند

مقیس علیه = آنچه که چیزی دیگر برای آن قیاس می شود.

علة = همان چیزی که بین مقیس و مقیس علیه مشترک است.

حکم : آن اثری که از قیاس صورت می گیرد.

* چه زمانی عمل کردن بر قیاس واجب می گردد؟ زمانی که دلیلی بالاتر از آن نباشد.

شرایط صحت قیاس پنج چیز است.

۱- قیاس معارض نص نباشد مثل قهقهه در نماز

۲- قیاس باعث تغییر حکمی از احکام نص نباشد. مثل وضو را بر تیمم قیاس کردن.

۳- مخالف عقل نباشد. کسی در نماز احتلام شد یا سرش زخمی شد.

۴- استخراج علة: خاطر حکم شرعی باشد نه امر لغوی: ~~[illegible]~~ مانند شیره جو شیده که خشک شده و ...

نهی بر دو قسم است ① نهی از افعال حسی ؛ مانند: زنا - شرب خمر - دروغ - ظلم -

② نهی از تصرفات شرعیه . مانند: نهی از روزه گرفتن در روز عید - نماز خواندن در وقت مکروهه - بیع یک درهم به دو درهم .

حکم نهی از افعال حسی = آنست که منهی عنه عین آن چیزی است که نهی بر آن وارد شده است و عین آن قبیح می باشد و هرگز جایز نمی باشد .

حکم نهی از تصرفات شرعیه: آنست که منهی عنه غیر از آن چیزی است که نهی به آن نسبت داده شده است پس خودش بنفسه خوب است ولی به خاطر غیرش قبیح می باشد و انجام دهنده آن مرتکب حرام لغیره می باشد نه حرام لنفسه .

روش شناخت مراد نصوص (یعنی چه روشی برای شناخت مراد خدا و رسول از قرآن و حدیث معتبر است تا به وسیله آن معلوم کردن احکام شرع برای فقیه آسان باشد) ؟

بهترین روش ① هرگاه برای نص، یک معنای حقیقی و یک معنای مجازی وجود داشته باشد آن را بر معنای حقیقی حمل نمودن اولی است بشرطیکه برای آن لفظ مجاز متعارفی نباشد . مثلاً شخصی زنا کرد و از آن زن دختری به دنیا آمد و بزرگ شد ، ازدواج این مرد با آن دختر حرام است .

روش ② وقتی نص، احتمال دو معنا داشت که یکی تخصیص را به وجود می آورد و دیگری نمی آورد پس حمل آن بر معنایی که تخصیص به وجود نمی آورد اولی است . مثلاً: لفظ «لامستم» که در قرآن آمده، دارای دو معنا است که یکی جماع و دیگری مس با ید ،

روش ③ وقتی یک نص (آیه ای) به دو قرائت خوانده شود و یا حدیثی به دو روایت نقل شود ، عمل کردن به صورتی که بر هر دو قرائت یا روایت عمل شود معتبر است . مثلاً «ارجلکم» در قرآن که اگر نصب خوانده شود بر وجوهکم مغسول عطف است و اگر مجرور خوانده شود بر ممسوح رؤوسکم مجرور عطف است ، پس قرائت جر بر حالت موزه داشتن عطف است و قرائت نصب بر نداشتن موزه عطف است .